

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

گاهنامه هنر و مبارزه- اکتوبر ۲۰۱۷
برگردان و نگارش از: حمید محوی
۱۹ اکتوبر ۲۰۱۷

ناجیان جهان و عقده طرد شدگی

بتمن، سوپرمن، ژوکر، دراکولا، زال، رستم، سهراب، موسی، مسیح، محمد

۳

نادیا ابوت- Nadia About

فصل ۲

چشم انداز و چهره نورویتیک طرد شدگی

نادیا ابوت پرستار در بخش روانپزشکی و در چهارچوب یکی از انجمنهای بشر دوستانه برای گشتالت و روان درمانی (کودک و بزرگ سالان) آموزش دیده و کار کرده و در عین حال عضو انجمن گشتالت فرانسه است.

طرد شدگی

اختلالاتی را که بارزترین وجوه شخصیت طرد شده می باشد و نمونه برجسته آن را در بخشی از اقشار محرومی که امروز برای زندگی دچار مشکلات متعددی هستند جست و جو کرده، چنین تعریف می کند: اگر کلمه طرد شدگی، طرد شده، ترک یا رها شده را از هم باز کنیم، سازه معنایی آن ما را به مفهوم حذف شدگی و یا تبعید هدایت می کند. و تبعید نیز طبیعتاً به معنای بازگشت به نقطه ای است که فرد از آن تبعید یا حذف شده. به سخن دیگر بین نقطه طرد شدگی، تبعیدگاه و جایی که طرد شده به آنجا منتقل شده تنش برقرار می شود. اگر بخواهیم این رویداد را به شکل دیگری ترسیم کنیم، می توانیم بگوئیم که فرد طرد شده با از دست دادن امتیازاتش در عین حال به نابینایی زیستی محکوم می شود. به این معنا که همه نقاط اتکاء و شناخته شده خود را از دست می دهد.

یکی از روشهایی که روان درمان (و یا خواننده و پژوهشگر در بررسی شخصیتهای تاریخی و حتا تخیلی) می تواند ارتعاشات طرد شدگی را در «بیانات بیمار» خود بشنود دو قطبی بودن آن است، از یکسو ذهنیت متوهم به [قادر مطلق] و از سوی دیگر ناتوانی. این ویژگی شخصیت روانی طره شده فراسوی «انطباق هویتی فرافکنانه» (مکانیسم خاصی است که فرد محتوای باطنی خود را به دیگری فرافکنی می کند به این معنا که نظریات و یا تصوراتی که تحمل آن برای

خود او مشکل و یا قابل قبول و یا نامطلوب به نظر می رسد به دیگری، غیر و یا به طریق اولی در چهار چوب روان درمانی به فرد روان درمان نسبت می دهد.)

اکسیر/EL DESDICHADO

من ساکن تاریکیها - بیوه - تسکین ناپذیر،

شاهزاده اکیتن با برج فرو ریخته ام

تک ستاره مرده ام، - و ساز کهکشانی ام

خورشید سیاه جنون اندوه را حمل می کند

... (ژرار دو نروال (Gérar de Nerval)

کودک - شاعر می گیرد، و به اختصار شاعرانه در قامت ابیات، درماندگی بی پایانش را در فقدان شیء مطلوب می سراید. این سقوط برج و شکست کودک - پادشاه است (اشاره به کودکی دارد که در آغوش مادرش گوئی بر تخت پادشاهی تکیه دارد) که هیچ مرحمی آن را تسکین نمی بخشد. چگونه می تواند به سوگ مادری که در دو سالگی از دست داده پایان دهد؟

معانی دیگری که با طرد شدگی هم راه می شود، ترک کردن، قربانی کردن، نفی کردن، تهی کردی، دور کردن از خود.

در اینجا می توانیم به کودکان محلات فقیر نشین و حومه های نازل پایتخت ها بیندیشیم که از سوی جامعه ای که هویت آنان را در تفاوتها و ویژگیهایشان نفی می کند (اشاره به جوانان عرب و افریقائی در اروپا) و به پای دیوار شهر رانده اند، جوانانی که به بند نافی که می تواند قطارهای حومه باشد با گرافیتی حمله می کنند و یا به اعمال بزهکارانه دست می زنند، این بند نافی که زیستگاه آنان، رحم مادر را به پایتخت، جهان بیرونی وصل می کند. جهان بیرونی با همه تحقیرها، ناسازگاریها، جهان تهدید کننده و انباشته از افسردگی.

به همین گونه، کودک یا فرد بالغ که از دیدگاه روانی دچار نوروتیک طرد شدگی ست (کودکی که در وجود خودش رنج می برد) رابطه با روان درمان را به هر شکلی دچار مشکل و مخدوش می سازد.

در اینجا، با بررسی یک پرونده بالینی به شگرد و رفتار روان درمان خواه پرداخت که برای بهره وری بیشتر در رویارویی با این نوع عارضه بیمارناک باید به کار ببرد.

در آغاز هرج و مرج حاکم بود

وقتی با گیوم ملاقت کردم، او تازه وارد بخش روانپزشکی کودک در بیمارستان شده بود، من پرستار «روانپزشکی» در این بخش بودم که در زمینه گشتالت آموزش دیده بودم.

زوجی که پدرخواندگی این کودک را به عهده داشتند، نام رومانیایی کودک را حذف کرده و موضوع والدین طبیعی و وضعیت فرزندخواندگی اش را در سن پنج ماهگی از او پنهان نگهداشته بودند، و با ساده اندیشی تصور می کردند که با چنین ساز و کاری می توانند انطباق او را در بطن خانواده جدید به بهترین شکل ممکن برآورده کنند.

گیوم پسر بچه ۶ ساله، باهوش و خیلی حساس است، ولی تنش های روانی اش روابط او را با دیگران مخدوش می کند و در امور مدرسه نیز ناموفق است. او از بی ثباتی و خیمی رنج می برد و درگیر افسردگی تقریباً دائمی ست. بیشتر اوقات خود را به بازیافتن جایگاه کودک طرد شده می گذراند و گوئی دائماً می خواهد از خطری فوری بگریزد. گیوم

خیلی زود تحریک می شود و با کودکان گروه کتک کاری می کند. او در عین حال دیگران را تحریک می کند، و گوئی می خواهد او را طرد کند، گوئی می خواهد به ما نشان دهد که: «خوب می بینید، آنها حق داشتند مرا ترک کنند!» حالت صورتش بیانگر کودکی پر مدعا و مسخره کننده بود. تیم درمانگران را به ستوه آورده بود. در دفتری که من با او ملاقات داشتم، گیوم خیلی چیزی ها را می شکند، اسباب بازی، مداد، کاغذها و نقاشی های بچه های دیگر را پاره و یا مچاله می کند. خلاصه طوفان به پا می کند. تف می اندازد. می نشیند، بلند می شود، از صندلی بالا می رود، جعبه قطعات لگو را به زمین می ریزد... کوتاه سخن این که تحریک شده و هیجان زده و در جست و جوی تحریک من نیز بود، در حالی که سعی می کرد به گونه ای وانمود کند که از حضور من بی اطلاع است. با وجود این، من خشم و عصبانیت خودم را فرو خوردم و ایستادگی کردم.

از رابطه اجتناب می کند، نگاهش را بر می گرداند، مستقیماً پاسخ نمی گوید، فاصله می گیرد. آرام نمی گیرد. با خشم از بچه ها و یا آموزگاران و روان درمانان یاد می کند: «از من متنفر است، نمی خواهد من اینجا بمانم، «او» می گوید که من احق هستم، «او» می خواهد من بمیرم...»، با فرافکنی هایش اضطرابهای درونی اش را آشکار می کند.

چشم انداز درونی گیوم به هم ریخته، ناهماهنگ و به همان اندازه تیره و تار است که در اتاق دفتر هرج و مرج حکمفرما کرده... نخستین هدف من در جایگاه روان درمانی که روش گشتالت را به کار می برد مقابله با آنچه که کودک به مثابه هرج و مرج بروز می دهد نیست، بلکه همراهی کردن و دریافت او در هرج و مرجی ست که نشان می دهد. باید او را به همین شکلی که امروز هست باز شناسی کنم، یعنی کودکی گم گشته، بی هیچ تکیه گاهی و با تصویر نازل و بی ارزشی که از خودش دارد. در بازی با خرسی که نقش مادر را برای او دارد، چشمهای «خرس-مادر» آسیب می بیند و نابینا می شود، گیوم درباره این رویداد می گوید که «او» (خرس-مادر) «نمی خواهد من را ببیند چون که فکر می کند من بد هستم». در مقابل فقدان انسجام او، متانت و بردباری ام را حفظ می کنم، ولی چهار چوب انعطاف پذیر ولی خدشه ناپذیری را برای او تعیین می کنم، برای مثال به او می گویم: اگر می خواهی تف کنی، می توانی ولی در سطل آشغال».

نقاب خشمی که بر چهره او دیده می شد، ترس قدیمی نوزادی را پوشانده که گیوم به هر قیمتی که شده می خواهد از آن اجتناب کند. در دومین مرحله کار روان درمانی ناامیدی و ترسی که او را فرا می گیرد، وقتی که از پا می افتد، عقب نشینی را بر می گزیند و از مبارزه صرف نظر می کند.

دوباره فعال سازی فرآیند رشد نوزاد طرد شده در سن پنج ماهگی، سومین مرحله از برنامه همراهی گیوم خواهد بود. وقتی که این پسر بچه آمادگی بیشتری پیدا کند، گروه روان درمان این مرحله را فعال خواهند کرد. در این صورت می تواند انرژی خود را برای رشد بیشتر به کار ببرد و جای خود را پیدا کند. پیشنهاد من برای همراهی او اجازه داد که اندک اندک این آزمون برای گیوم قابل هضم باشد و شخصیت روانی خیلی شکننده اش از پایداری بیشتری برخوردار شود.

حفظ چهار چوب روان درمانی، حفظ رابطه با وجود همه جدالها، تدارک و بافت پوششی از زبان و صمیمیت در رابطه با او، تشویق اوحتا وقتی کمترین نشان زندگی در او خودنمایی می کند، مثل وقتی که مادر نخستین گامهای کودکش را شوق زده تشویق می کند. در اینجا و اکنون است که سرانجام زندگی ممکن می شود. زیرا برای گیوم ضروری ست که نفسی تازه کند، یعنی آرام و آرامش بگیرد. تنفسش از آن خودش باشد. عصبانیت و مخالفتش را نشان دهد ولی نه این که در خشونت کور به هر سوئی بتازد. من گیوم را در دوران بی سروسامانی، آناشسی و انفجارهای درونی اش همراهی کردم. به او کمک کردم که به آنچه در درون او روی می دهد توجه کند (آرزومندی، هیجان، احساس...) و آن را برای خودش به زبان بیاورد (تا مدتها مثل صدف در خودش فرو می رفت و از زمزمه دریا می گریخت. او را تشویق به دگر گشتی تنش ها و منازعات درونی اش می کردم، و به تلاشها و پیشرفتهای هر چند ناچیز او امتیاز می دادم. سعی می کردم رابطه و تماس

حفظ شود. مسیر مشکل و پر پیچ و خمی بود. فقط دو سال طولانی بعد، پس از چندین ارتکاب به بازگشت و سیر قهقرائی بین افسردگی و خشونت بود که گیوم پاهایش را روی زمین گذاشت. درد و رنج و ناامیدی او را می شناختم و با وجود همه مشکلات می توانستیم درباره همه مسائل با هم حرف بزنیم. به او گوش می دادم و سعی می کردم او را بشنوم و بفهمم. گوش به زنگ باقی می ماندم، با اطمینان، خیلی بسادگی آنجا بودم. حضور داشتم.

سرانجام، داستان طرد شدگی گیوم و داستان فرزندخواندگی او به همکاری پدر و مادر خوانده او از این پس می توانست با شرکت خود گیوم نوشته شود.

من اصطلاح طرد شدگی را به پرسش گرفتم زیرا این عارضه را نزد مراجعه کنندگانم به شکل حدس و گمان دریافته بودم. در نتیجه باید آن را از پشت عوارض دیگر مثل افسردگی، اختلالات شخصیت مرزی (یا شخصیت های روانی نامتعادل و بی ثبات. در روانکاوی نوعی اختلال روانی که بین مرز نوروتیک و پسیکوتیک واقع شده)، مازوشیسم عاطفی... گوئی طرد شدگی نقاب های متعددی بر چهره اش حمل می کند، و گوئی می خواهد دائماً به شکل ناماهرانه ای از خودش حفاظت کند، با لباسهای استتار کننده و نامتناسب.

با وجود این، نکته ای که حائز اهمیت به نظرم می رسد و یادآوری آن را ضروری می دانم این است که طرد شدگی می تواند در اشکال مختلفی وجود داشته باشد. بارزترین آن را در وضعیت گیوم یا شاعر فرانسوی ژرار دو نروال Gérard de Nerval می بینیم که از دست دادن شیء مطلوب در مرحله اولیه زندگی کودک به وقوع پیوسته است (بر اساس تقسیم بندی روانکاوی : پیشا اودیپی).

بر این اساس من در کار با کودکانی که از اختلالات مشابهی رنج می بردند، غالباً به تسامح مادران در رسیدگی و پاسخگوئی به نیازهای فرزندشان در همین مرحله مواجه شده ام و به همین گونه به رفتارهای روانی یا جسمی که موجب افسردگی و اختلالات طرد شدگی بوده است.

دختر بچه ای را به یاد می آورم که تمام بعد از ظهر، ساعتها کنار پنجره بیرون را نگاه می کرد، منتظر کسی بود که نمی دانست کیست و او نیز نمی آمد. نمی دانست منتظر چه کسی ست، ولی به همین شکل انتظار می کشید. به ناامیدی امیدوار بود می آید، ولی کی؟ نمی داند. این است بار سنگین طرد شدگی. حفظ رابطه ای مرگبار، مسموم به هر قیمتی، به جای ماندگاری در هیچ و پوچ، دال بر جدائی تسکین ناپذیر، افسردگی تخریب خویشتن.

همه اضطراب ناامنی در طرد شدگی در این ناگفته ها گردآمده.

برخی اختلالات در عملکرد شخصیتی

ترک یا طرد کودک در سن بسیار پائین (و حتا در نخستین روزهای زندگی نوزاد) شوک جراحی است که همانگونه که در اینجا می بینیم به اختلالات متعددی می انجامد. این عارضه به ویژه در عملکرد شخصیت روانی بر ما آشکار می شود. عملکرد شخصیت روانی در واقع بازنمائی و یا نگرشی ست که فرد نسبت به خودش دارد. او با چنین تصویری از خویش، خود را به مثابه مسؤل آنچه احساس می کند و یا کاری که انجام می دهد باز شناسی می کند. اگر به کودکی که در چنین وضعیت روانی به سر می برد توجهی نشان داده نشود، اندک اندک در خود فرو می رود برای آن که با تیغ درد و رنج تحمل ناپذیر و بی نام و نشانی که هنوز به زبان نیامده بهتر مجروح کند، یا مثل گیوم به شکل ناگهانی و دائمی منفجر شود تا مگر راز بزرگی را که مدتها پشت پرده سکوت مانده بر ملا کند.

فردی ست غایب، بی توجه، بی نظم، به هم ریخته و بی ثبات. در رابطه با زمان و مکان نیز مخدوش است. غیر قابل درک، نامطمئن، دست نیافتنی، دمدمی مزاج و خیلی به راحتی تغییر عقیده می دهد. کودکی ست ناسازگار، در حاشیه

مدرسه، و برای آموختن با موانع متعددی روبه روست. شکستهایش دائماً رو به افزایش دارد و در مقابل هر تغییر و تحولی دست پاچه می شود و مصرانه نفی می کند.

طرد شده بی وقفه در جست و جوی رابطه عاطفی ست، ولی به شکل جدال آمیزی می کوشد تا دیگری یا دیگران را با رفتارهای خشونت آمیز و یا با واپس نشینی درونی در فاصله نگهدارد. به شکل تناوبی بین تحریک و از پافتادگی در نوسان است. او در عین حال دچار هیجان زدگی افراطی ست. تعریف و تشویق او موجب منفعل کردن او می شود، از اینگونه تعریف و تمجیدها دوری می جوید. شنیدن انتقاد برایش مرگبار است و جراحات نارسیسیک او را عمیقتر و به روز می کند.

وقتی غیبت و کاستی مادرانه در نخستین سالهای زندگی بیش از حد باشد، کودک گوشه گیر و جامعه گریز می شود. در حالی که اگر حضور مادر به شکل تناوبی نیاز او را برآورده کند، کودک دو قطبی خواهد شد... شوک طرد شدگی قابلیت‌های حیاتی کودک را منفعل و به حالت تعلیق درمی آورد.

در این صورت، به نظر می رسد که کودک در بهت زدگی به سر می برد و گرفتار درهم ریختگی بزرگی ست. ترس ناشی از جراحی در اشکال مصیبت فوری دوام می آورد.

ناپدید شدن شیء (شیء = مادر یا پدر ...) برای کودک فضای خالی بزرگی ایجاد می کند، رفتار بی رمق و بهت زده و غم عظیم که به اختلالات رفتاری اضافه می شود.

داده های هستی شناسی قویاً نزد فردی که جراحی طرد شدگی را با خود حمل می کند بسیج شده است: در درون وجود او مسأله مرگ و زندگی در هم آمیخته، و یکدیگر را فرامی خوانند و در یک دیگر چنگ می زنند. احساس تنهایی آزمون دردناک و جاندار است. طرد شده دائماً مفهوم زندگی اش را جست و جو می کند. در دهلیزهای تاریک زندگی اش، گم می شود. با وجود گذشت زمان، او امروز خود را هنوز قربانی منفعل و گریان گذشته اش می داند.

ضرورت بقا

شخصیت طرد شده برای حفظ بقای ضروری خود بین وضعیت امن پیش از جراحی و حس خیانت شدگی وقتی که او را سن نوزادی به حال خود رها کرده اند تلاش عظیمی را به کار می بندد.

غالباً در زندگی حرفه ای ام در بخش های مختلف بیمارستان روانپزشکی کودک مشاهده کرده ام که تا چه اندازه کودک طرد شده در نخستین روزهای زندگی اش از افسردگی مزمن و کهنه ای رنج می برد که او را سرراشیب سقوط و در معرض ناتوانی در مقابله با تهدیدات خارجی و برآوردن نیازهایش قرار می دهد. من به این نتیجه رسیده ام که (تجربه و آزمونی که وینیکوت Winnicott نیز ترسیم کرده است) وقتی حفاظت و امنیتی که هیأت روان درمان برای کودک (دچار طرد شدگی) فراهم آورده به شکل ناگهانی از او پس گرفته می شود، کودک به بازتولید عوارض پیشین سقوط می کند، افسردگی ناشی از جدائی و احساس «رها شدگی» دوباره برای او به روز می شود.

گسل های نارسیستی. انکار

چهره طرد شدگی با اختلالات شخصیتی اش مشخص می شود، احساس بی ارزش بودن که او را به سوی مازوشیسم یا خود آزاری می کشاند، در حالی که بی اندازه به عشق و محبت نیاز دارد. هر تهدیدی برای افسردگی و محرومیت نتیجه اش برای او سیر قهقرائی به مرحله قدیمی «قادر مطلق» است.

طرد شدگی بی نام و نشان و توصیف ناپذیر است، کودک سکوت اختیار می کند و می خواهد والدین خود را حفاظت کند و شیء کمال مطلوبش را حفظ کند و بر این اساس بی توجهی ها و اهمال کاریهای والدین را انکار می کند، انکار بی عدالتی، درد و رنجی که کودک در پنهان تحمل می کند. سوگواری پایان ناپذیری را برای او به وجود می آورد.

«برای فقیر، دزدی نه جرم و نه جنایت، بلکه انتقام است» (بالزاک)

ارتکاب به دزدی که به شکل تکراری نزد افرادی مشاهده می شود که مشخصات طرد شدگی را نشان می دهند، بی گمان تلاشی ست برای ترمیم پیوند از دست رفته (پیوند فقدان) بر اساس شیوه رایج نارسیستی. ارتکاب به دزدی به معنای تحمل ناپذیر بودن فقدان پیوند یا ترک و جدائی ناپذیرفتنی ست که اثر جراحات آن را با خود حمل می کند. به همین گونه، بر آن است که لذت قدیمی عشق، همآهنگی گم شده را بازسازی کند. دزدی به معنای ضعف در درون فکنی شیء مطلوب و تلاش برای تکمیل فرایند آن است.

شکاف روانی با قدرت تمام حفظ شده و متمایل به حفظ شیء مطلوب را دارد در حالی که همراه با این تمایل، تمایل دیگری به شکل خشونتباری در پی تخریب شیء طرد شده است. به همین علت می بینیم که کودک اشیاء دزدیده شده را گم می کند، دور می اندازد و یا به تخریب آن مبادرت می ورزد.

دزدیدن، در عین حال یعنی پذیرش خطر لو رفتن در حین ارتکاب به عمل، انگشت نما شدن، به مثابه گناهکار معرفی شدن، تنبیه شدن، مطرود شدن. این تنها راهی ست که کودک برای فراخواندن غیر در اختیار دارد تا درد و رنجش را بیان کند، و باز شناسی شود (۱).

تنهایی یکی از ریشه های طرد شدگی ست (هر بار تنهاتر...). تنهایی نزد او اطمینانی ست که آزمون خود را پس داده است، اطمینان در فاصله و جدائی ابدی از دیگران. سومین اجبار و مانعی که فرد طرد شده شخصیتی با آن برخورد می کند محدودیت و غایت نهائی ست. پایان مرز وجودی منتهای مدید یگانه پاسخ او به افسردگی اش باقی می ماند، هم پیمان او، گاهی در یک ارتکاب به عمل. به همین علت روان درمان باید هشیار باشد تا این مرحله عقب نشینی و انزوای او را مراقبت کند و بکوشد تا بردبارانه با او همدلی داشته باشد و گرمای رابطه را حفظ کند.

تصویری که شخصیت طرد شده از خودش در ذهن دارد، همان گونه که دیدیم، خیلی منفی ست. با نفی ارزشهای خاص خودش، با تنزل دادن به خودش، با تخریب خودش آیا در جست و جوی دستیابی به شیء مطلوب نیست با مجروح کردن آن و یا تسلط بر آن؟ این خشونت زبانی یا بعضاً جسمی به نظرم روی دوم نیاز عظیم به امنیت و محبت است.

تینو Tino پسر بچه چهار ساله ای را به یاد می آورم که وقتی پدرش پس از سه سال غیبت دوباره به سوی پسرش آمده و در پی ایجاد پیوندی تازه بود، تینو عکس پدرش (پاپا) را مطالبه می کرد و به محض این که عکس پدرش را به دست آورد آن را به دیوار اتاقش سنجاق کرد، طی دو سه هفته این عکس روی دیوار اتاق بود، تا این که آن عکس را با خشم و عصبانیت پاره پاره کرد. سه روز پیش از این واقعه پدر تینو قرار ملاقات ماهیانه را به بهانه پوچی حذف کرده بود. تینو در مورد هر تغییر مکان یا قطع تماس در یک رابطه جدال آمیز، با وحشت داد و فریاد به راه می انداخت.

اجتناب از دلبستگی به غیر هر قیمتی برای گریز از خطر از دست دادن او، گریز از دوست داشتن برای طرد نشدن. در اینجا انتخاب دو گانه یا متناقضی را نزد شخصیت طرد شده مشاهده می کنیم. به این علت که او به جست و جو برای دستیابی به جام سحرآمیز ادامه، ستاره دست نیافتنی، سرزمین موعود ادامه می دهد. او روی شیء مطلوب از دست داده اش هذیان می گوید و به همین شکل است که سرش را از آب بیرون نگهمی دارد (بند ناف سمی و مغزی). و در چنین وضعیتی نیز هست که چهارچوب روان درمانی از هر سو آماج حمله او واقع می شود، زیرا برای او باید رابطه و

استحکام روان درمانی، صداقت و قابلیت آن را به آزمون بگذارد مثل فانوس بحری میان امواج که زورق بازمانده از کشتی غرق شده را هدایت می کند.

خلاصه :

با اتکاء به نمونه گیوم کوچولو، نویسنده بر آن است تا خصوصیات مهم شخصیت «طرد شده» را روشن کند، و نشان می دهد که تا چه اندازه موضع گیری روان درمان با رنگ گرم و صمیمانه، و با درک بیماری، پذیرش و اتخاذ جایگاه مادر «مادر خوب و کافی» نقش مهمی در همراهی کودک ایفا می کند.

BIBLIOGRAPHIE

- CYRULNIK B. : *Sous le signe du lien*, Hachette, *Un merveilleux malheur*, Ed. Odile Jacob, 2002.
- DELISLE G. : *La Relation d'objet en Gestalt thérapie*, Ed. du Reflet, 1998, p. 128.
- FREUD S. : *Moïse et le monothéisme*, 1948, Ed. Gallimard.
- GASPARI-CARRIERE F. : *Les enfants de l'abandon*, Privat, 1989.
- GINGER S. : *La gestalt. Une thérapie du contact*, H.G., 1994. GUEX G. : *Le syndrome d'abandon*, PUF, 1973.
- HINSELWOOD R.D. : *Dictionnaire de la pensée kleinienne*, PUF, 2000.
- KERNBERG O. : *La personnalité narcissique*, Privat, 1980.
- KLEIN M. : *Envie et gratitude et autres essais*, Gallimard, 1981 LAPLANCHE J. et PONTALIS J.B. : *Vocabulaire de la psychanalyse*, PUF, 1981.
- SALATHÉ N. : *Psychothérapie existentielle*, Amers, Paris, 1992.
- SEGALA. : *Introduction à l'œuvre de Mélanie Klein*, PUF, 1964.
- VANIER A. : *Lexique de psychanalyse*, Armand Colin, 2000.
- WINNICOTT D.W. : *De la pédiatrie à la psychanalyse*, Payot, Paris, 1969.

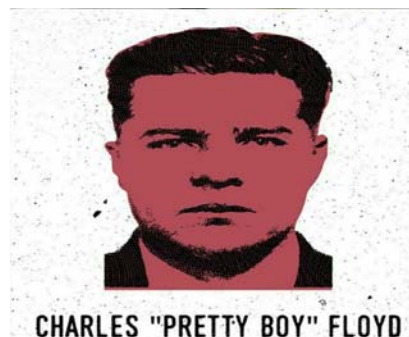
یاورقی مترجم :

۱) «دزد محبوب امریکا» عنوان گزارشی بود که اسپوتنیک روز ۹ سپتامبر ۲۰۱۷ منتشر کرد. یادآوری این گزارش را برای گسترش مبحث «طرد شدگی» بی مناسبت ندانستم زیرا به ما نشان می دهد که روزمره تا چه اندازه انباشته از مواد اولیه دربارۀ عوارض بیمارناک طرد شدگی است. چارلی فلوید یا پسر خوب «PRETTY BOY» به احتمال قوی یکی از چهره های شخصیت طرد شده است.

«مردم امریکا عاشق سارقی بودند ک هنگام سرقت بانکها، همه سندهای ضمانت و مدارک بدهکاری مردم را می سوزاند تا وام داران ضعیف از دست بدهی هایشان رهائی یابند.

به گزارش اسپوتنیک به نقل از العالم، مردم امریکا عاشق دزد مشهور، "چارلی فلوید" بودند. همیشه داستان دزدانه های مانند زورو و رابین هود را شنیده ایم که محبوبیت زیادی در بین مردم دارند چرا که از ثروتمندان می دزدند و به فقیران می دهند؛ درست مانند همین دزد امریکائی که بین مردم امریکا محبوبیت خاصی دارد.

چارلی فلویید او هنگام سرقت بانک‌ها، همهٔ سندهای ضمانت و مدارک بدهکاری مردم را می‌سوزاند تا وام داران ضعیف از دست بدهی‌هایشان رهایی یابند.»



[لینک متن اصلی :](#)

<https://www.cairn.info/revue-gestalt-2004-2-page-123.htm>

ادامه دارد